

حافظ و حماسه ملی ایران*

جلال خالقی مطلق

شاهنامه فردوسی مانند حلقه‌ای است که دو فرهنگ پیش از خود را به یکدیگر پیوند داده است و آن پیوستگی و پایداری فرهنگ ایران که با یورش عرب آسیب بزرگ دید، ولی از هم نگسست، در شاهنامه فردوسی تا حد زیادی مرمت و در عین حال نیروی تازه یافت.

با پیدایش شاهنامه - مهمترین اثر از میان همه آثاری که ایرانیان به یکی از زبانهای ایرانی از خود به یادگار گذاشته‌اند - این نیز پدیدار گشت که از آن روز دیگر هیچ فارسی‌زبان فرهیخته‌ای پیدا نخواهد گشت که ادعای شناخت فرهنگ و ادب و زبان و تاریخ و هنر داشته باشد و خود را از خواندن این کتاب بی‌نیاز بداند و از این رو شگفت نیست که پس از فردوسی در میان بزرگان این سرزمین از کسانی چون عطار و نظامی و خیام و سهروردی و سعدی و مولوی و حافظ که هریک در زمینه کار خود یکی از نوابغ جهان به‌شمار می‌روند، گرفته، تا صدها شاعر و سخنور و مورخ و حکیم و لغوی و نقاش و نقال و مرد سیاست همه کمابیش در دایره مغناطیس شاهنامه افتاده‌اند.

* ایران‌نامه، سال ششم، صص ۵۶۵ تا ۵۷۳.

خواجه بزرگوار حافظ شیرازی نیز از زمره خوانندگان شاهنامه فردوسی بود و این مطلب از اشارات فراوان او به داستانهای شاهنامه به خوبی پیداست. تنها کافی است که نگاهی به فهرست نام کسان در پایان دیوان او انداخت و دید که در اشعار او از بسیاری از شاهان و پهلوانان و اشخاص دیگر شاهنامه چون اردوان، اسکندر، افراسیاب، باربد، بهرام گور، بهمن، پرویز، پشنگ، پیران، تور، تهمتن (رستم)، جمشید، دارا، زردشت، زو، سلم، سیامک، سیاوش، شیده، شیرین، فریدون، قباد، کاووس، کسری، کی، کیان، کیخسرو و قباد بارها نام رفته است. برای نمونه:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد!^(۱)

که اشاره است به داستان سیاوش در شاهنامه و ماجرای کشته شدن او در توران به سعایت کرسیوز برادر افراسیاب. و یا:

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم؟^(۲)

که اشاره است به داستان بیژن و منیژه و انداختن بیژن را به چاه به فرمان افراسیاب و رهایی یافتن او به دست رستم. و باز در بیت زیر به همین واقعه اشاره کرده است:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما، کو رستمی^(۳)

و یا اشاره به شوکت افراسیاب در این بیت:

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او

در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن^(۴)

به‌ویژه جمشید و جام جهان‌نمای او بارها تصویری برای بیان اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه قرار گرفته است. در شاهنامه از این جام در زمان پادشاهی کیخسرو و در همان داستان بیژن و منیژه یاد شده است. در آنجا آمده است که چون بیژن را در توران به فرمان افراسیاب به چاه انداختند، پدر او، گیو، برای یافتن پسرش از کیخسرو کمک خواست و کیخسرو او را دلداری داد و گفت اگر بیژن را نیافتند باید صبر کرد تا بهار برسد و آنگاه او در جام گیتی‌نمای خواهد نگرست و جای بیژن را بدو نشان خواهد داد.^(۵) حافظ نیز یک جا این جام را جام کیخسرو نامیده است:

گوی خوبی بردی از خوبان خلّج شاد باش

جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی^(۶)

ولی از سده ششم به بعد این جام را بیشتر به جمشید نسبت داده‌اند^(۷) و بخصوص که کاربرد اصطلاح جام جم به خاطر تجنیس آن و کوتاهی آن در شعر مطلوب‌تر بوده و حافظ نیز، شاید به اقتباس از خیام (من جام جمم، ولی چو بشکستم، هیچ!) این جام را بیشتر به جمشید نسبت داده است:

دلی که غیب‌نمای است و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

✱

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

✱

گرت هواست که چون جم به سرّ غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نما می باش

✱

گوهر جام جم از کان جهانی دگر است
تو تمنا ز گل کوزه گران می داری

✱

چو مستعدّ نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی بصری
و یا در این بیتها:

عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما

✱

ای که در کوی خرابات مقامی داری
جم وقت خودی ار دست به جامی داری
که ایهامی لطیف میان جام می و جام جم ساخته است، مانند ایهام ظریفی که در
بیت زیر میان زال به معنی «پیر» و دستان به معنی «نیرنگ» از یک سو و زال دستان
پدر رستم از سوی دیگر، آورده است:
به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
تو را که گفت که این زال ترک دستان گفت^(۸)

اگر شاهنامه تنها وصف میدان کارزار بود جز در حماسه‌سرایان پس از فردوسی تأثیر نمی‌گذاشت. ولی در شاهنامه وصف نبردها همیشه کوتاه است و بخش بزرگ این کتاب حکمت است. ولی نه سخنان ملال‌آور در شرح جوهر و عرض و مانند آن، بلکه سراسر کتاب فلسفه زندگی است، قصه بخت و کوشش است، داستان آبرومندانه زیستن و بزرگوارانه مردن است، دفتر آیین و آداب است و تاریخ یک ملت است از آغاز تا انجام بدان گونه که مردم آن تصور می‌کردند و همه اینها در قالب داستانهای شیرین و شگفت و به سبکی در اوج شیوایی و به زبان پارسی پاک. بی‌گمان برخی از سخنان حکمی شاهنامه و به‌ویژه اندیشه‌های جبری که به وسیله مذهب زروان به حماسه‌های ملی راه یافته بود در مآخذ شاعر بوده‌اند.^(۹) ولی مطالعه تاریخ پرشکوه گذشته، در زمانی که از آن عظمت دیگر چیزی برجای نمانده بود و شاعر به چشم خویش می‌دید که بر ویرانه میهن او بیگانگانی فرمانروایی می‌کنند «که نام پدرشان ندارند یاد»، در پرورش و هدایت احساسات و اندیشه شاعر مؤثر می‌افتاد و اعتقاد او را به ناپایداری و بی‌وفایی جهان شدیدتر می‌کرد و به آنچه در مآخذ او بود صداقت و ژرفا می‌داد:

الا ای خریدار مغز سخن

دلت بر گسل زین سرای کهن

کجا چون من و چون تو بسیار دید

نخواهد همی با کسی آرمید

اگر شهریاری و گر پیشکار

تو ناپایداری و او پایدار

چه با رنج باشی، چه با تاج و بخت
 ببایدت بستن به فرجام رخت
 اگر ز آهنی چرخ بگدازدت
 چو گشتی کهن نیز ننوازدت
 چو سرو دلارای گردد به خم
 خروشان شود نرگسان دُزم
 همان چهره ارغوان زعفران
 سبک مردم شاد گردد گران
 اگر شهریاری و گر زیر دست
 بجز خاک تیره نیابی نشست
 کجا آن بزرگان با تاج و تخت
 کجا آن سواران پیروز بخت
 کجا آن خردمند گندآوران
 کجا آن سرافراز و جنگی سران
 کجا آن گزیده نیاگان ما
 کجا آن دلیران و پاکان ما^(۱۰)
 کجا افسر و کاویانی درفش
 کجا آن همه تیغهای بنفش
 کجا آن دلیران جنگاوران
 کجا آن رد و موبد و مهتران

کجا آن همه بزم و ساز و شکار
 کجا آن خرامیدن کارزار
 کجا آن غلامان زرین کمر
 کجا آن همه رای و آیین و فر^(۱۱)
 زمین گر گشاده کند راز خویش
 بپیماید آغاز و انجام خویش
 کنارش پر از تاجداران بود
 برش پر ز خون سواران بود
 پر از مرد دانا بود دامنش
 پر از خوبرخ جیب پیراهنش
 چه افسر نهی بر سرت بر چه ترگ
 بدو بگذرد زخم پیکان مرگ^(۱۲)
 همه کار گردنده چرخ این بود:
 ز پرورده خویش پر کین بود^(۱۳)
 به گیتی مدارید چندین امید
 نگر تا چه بد کرد با جمشید
 به فرجام هم شد ز گیتی به در
 نماندش همان تاج و تخت و کمر^(۱۴)
 جهانها چه بد مهر و بد گوهری
 که خود پرورانی و خود بشکری

نگه کن کجا آفریدون گُرد
 که از تخم ضحاک شاهی ببرد
 بُد در جهان پانصد سال شاه
 به آخر بشد، ماند از او جایگاه
 جهان جهان دیگری را سپرد
 بجز درد و اندوه چیزی نبرد
 چنینیم یکسر که و مه همه
 تو خواهی شبان باش و خواهی رمه^(۱۵)
 ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم
 به ناکام گردون بدو داده‌ایم^(۱۶)
 اگر هیچ گنج است ای نیک‌رای
 بیارای و دل را به فردا مپای
 که گیتی همی بر تو بر بگذرد
 زمانه دم ما همی بشمرد
 می آور که از روزمان بس نماند
 چنین بود تا بود و بر کس نماند^(۱۷)

از این گونه ابیات در شاهنامه فراوان است و این سخنان که همیشه پس از توصیف شکوه و عظمت گذشته ایران آمده‌اند، بسیاری از سخنوران ایران چون نظامی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ را تحت تأثیر قرار داده‌اند. به‌ویژه خیام و حافظ از بینش جبری شاهنامه سخت متأثر شده‌اند. در دیوان حافظ ابیات فراوانی هست که نفوذ شاهنامه و بینش سراینده آن را گاه مستقیم و گاه از راه

خیام نشان می دهند. در زیر ما تنها بیتهایی را که در ارتباط با نامهای شاهنامه قرار دارند می آوریم:

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد
قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند
که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد

✱

سپهر برشده پرویزی است خون افشان
که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است

✱

شکوه سلطنت و حسن، کی ثباتی داد
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی

✱

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

✱

شکل هلال بر سر مه می دهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه زو

✱

تکیه بر اختر شب‌دزد مکن کاین عیار

تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو^(۱۸)

نام شاهان و پیمبران سامی چون قارون، نوح، سلیمان، خضر، شداد، نمرود، یوسف، زلیخا، موسی، عیسی و غیره نیز فراوان در اشعار خواجه آمده‌اند. ولی حافظ هرکجا از ناپایداری و بی‌وفایی و گذر زمانه سخن می‌گوید، نمی‌تواند مطلب خود را با افسانه‌های سامی مصور کند و اگر می‌کند سخنش رودکی‌وار سرودی در دم‌پرستی و می‌نوشی است، فاقد آن عمق فلسفی خیامی. ولی آنجا که او برای همین مطلب از افسانه‌های ایرانی بهره می‌گیرد، سخن او از صداقت و اعتقاد و عمق همان‌گونه مالا مال است که از اندوه و حسرتی عمیق. چه تفاوت است آنجا که حافظ می‌گوید:

ز دست شاهد نازک‌گذار عیسی‌دم

شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود

تا آنجا که حافظ همین مضمون را با نامهای ایرانی می‌آورد:

کی بود در زمانه وفا، جام می بیار

تا من حکایت جم و کاووس کی کنم

✱

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود

که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

✱

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد

گر غم خوریم خوش نبود، به که می خوریم^(۱۹)

می‌گوید: گر غم خوریم خوش نبود، ولی همه بیت سرود غم است، سرود غم بر باد رفتن تاج و تخت جمشید است و دعوت به باده‌نوشی مانند آنچه بارها در شعر فردوسی و خیام آمده است، بهانه‌ای است برای گریختن از این غم، و درحقیقت بهانه‌ای برای شرح این غم است. درحالی که نامهای سامی در شعر حافظ غالباً فقط ابزار شاعری‌اند، نامهای ایرانی مانند اصطلاحاتی چون: پیر مغان، می، میکده، خرابات، جام جم، دُرد، رند، خرقة، دلق، زاهد، ساقی و نظایر آنها معنی واحدی ندارند، بلکه واژه‌های کلیداند که با هریک از آنها دری از گنج بینشهای گوناگون حافظ بر ما گشوده می‌گردد و از این رو دیگر مرزی دقیق میان تصویر و تمثیل شعری یا اصل مطلب مورد نظر شاعر پیدا نیست. برای مثال در بیت زیر مطلب اصلی چیست؟ دعوت به می خوردن است؟ یا شنیدن داستان جمشید و کیخسرو؟

بیفشان جره‌ای بر خاک و حال اهل دل بشنو
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد^(۲۰)

✱

افسانه‌های سامی در شعر حافظ هیچ کجا یک چنین عزت و مقامی ندارند. چون میان حافظ و افسانه‌های سامی آن پیوند ملی و فرهنگی نیست. حافظ این پیوند ملی و فرهنگی را مانند خیام و سخنوران بزرگ دیگر ایران مدیون شاهنامه فردوسی است.

تأثیر شاهنامه در حافظ، به‌ویژه در برخی از بیت‌های «ساقی‌نامه» او سخت آشکار و بی‌پرده است و در اینجا دایره این نفوذ حتی تا برخی از اصطلاحات

شاهنامه چون: خسروانی سرود، نوآیین سرود، بهین میوه خسروانی درخت... نیز

می‌رسد:

... بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
 به کیخسرو و جم فرستد پیام
 بده تا بگویم به آواز نی
 که جمشید کی بود و کاووس کی...
 دم از سیر این دیر دیرینه زن
 صلائی به شاهان پیشینه زن
 همان منزل است این جهان خراب
 که دیده‌ست ایوان افراسیاب
 کجا رای پیران لشکرکشش
 کجا شیده آن ترک خنجرکشش
 نه تنها شد ایوان و قصرش به باد
 که کس دخمه نیزش ندارد به یاد
 همان مرحله‌ست این بیابان دور
 که گم شد در او لشکر سلم و تور
 بده ساقی آن می که عکسش ز جام
 به کیخسرو و جم فرستد پیام
 چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
 که یک جو نیززد سرای سپنج
 بیا ساقی آن آتش تابناک

که زردشت می جویدش زیر خاک...
 مغنی کجایی به گلبانگ رود
 به یاد آور آن خسروانی سرود
 که تا وجد را کارسازی کنم
 به رقص آیم و خرقة بازی کنم
 به اقبال دارای دیهیم و تخت
 بهین میوه خسروانی درخت...
 مغنی بزن آن نوآیین سرود
 بگو با حریفان به آواز رود...
 مغنی نوایی به گلبانگ رود
 بگوی و بزن خسروانی سرود
 روان بزرگان ز خود شاد کن
 ز پرویز و از باربد یاد کن...^(۲۱)

*

ایرانیان صدها سال است که در ساختن فرهنگی که به نام «فرهنگ اسلامی» شهرت یافته است شرکت کوشا داشته‌اند، تا آنجا که ارزیابی این فرهنگ بدون در نظر گرفتن سهم ایرانیان متصور نیست. و با این حال در همه این مدت مانند کودکی که در آغوش نامادری خود خواب مادر اصلی خود را ببیند، هیچ‌گاه گذشته‌های دوردست خود را فراموش نکرده‌اند. و بدین سبب هزار و چهارصد سال است که در یک برزخ نگرانی و سرگردانی به سر می‌برند.

یادداشتها:

۱. دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران ۱۳۲۰، ص ۷۲.
۲. دیوان حافظ، ص ۲۳۷.
۳. دیوان حافظ، ص ۲۳۱.
۴. دیوان حافظ، ص ۲۶۹.
۵. نگاه کنید به شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۵، ص ۴۱، بیت ۵۶۹ به جلو.
۶. دیوان حافظ، ص ۳۰۱.
۷. باید توجه داشت که در روایات ملی اصل برخی از چیزهای شگفت را که داشتن آنها را به پادشاهان ایران نسبت می‌دادند به شاهان پیشین تر می‌رسانیدند. نگارنده دور نمی‌داند که خواست از پیمان گیتی که بنا بر برخی از متون پهلوی چون مینوی خرد و رساله فروردین و ایادگار جاماسپیگ و دینکرد، اهریمن آن را دزدیده و به دوزخ برده بود و جمشید آن را از شکم اهریمن بیرون آورد (درباره این روایت نگاه کنید به: احمد تفضلی، مینوی خرد، تهران ۱۳۵۴، ص ۴۳ و ۱۲۴)، همین جام گیتی‌نمای است و در اینجا پیمان نه معنی «اعتدال، بلکه به معنی «پیمان و جام» است. به سخن دیگر در روایات ایرانی افسانه‌ای نظیر افسانه سامی سلیمان و انگشتی او که دیو آن را ربود و سلیمان دوباره آن را باز ستاند، وجود داشته است.
۸. دیوان حافظ، به ترتیب صفحات ۸۱، ۹۶، ۱۸۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۱۰، ۳۱۲، ۶۱.
۹. نگاه کنید به:
۱۰. شاهنامه، ج ۷، ص ۱۸۵، بیت ۵۳۱ به جلو.
۱۱. شاهنامه، ج ۹، ص ۲۷۸، بیت ۲۸۷ به جلو.
۱۲. شاهنامه، ج ۸، ص ۹۹، بیت ۷۹۸ به جلو.
۱۳. شاهنامه، ج ۹، ص ۳۰۸، بیت ۱۱.
۱۴. شاهنامه، ج ۱، ص ۹۹، بیت ۳۲۶ به جلو.
۱۵. شاهنامه، ج ۱، ص ۲۵۲، بیت ۱۳ به جلو.

H. Ringgren, *Fatalism in Persian Epics*. Uppsala 1952. R.C. Zaehner, *Zurvan. A zoroastrian Dilemma*, Oxford 1955.

۱۶. شاهنامه، ج ۴، ص ۱۶، بیت ۱۳۶.

۱۷. شاهنامه، ج ۹، ص ۳۶۸، بیت ۷۰۸ به جلو.

۱۸. دیوان حافظ، به ترتیب صفحات ۶۹-۷۰، ۳۰، ۲۹۹، ۳۴۵، ۲۸۱، ۲۸۱.

۱۹. دیوان حافظ، به ترتیب صفحات ۱۴۹، ۲۴۱، ۱۲۱، ۲۵۷.

۲۰. دیوان حافظ، ص ۸۲.

۲۱. دیوان حافظ، ص ۳۵۶-۳۶۰.